

نامه‌ی مسعود محمدزاده - اهواز

می‌خواست. حالا نمی‌دانم کجای اسلام و انقلاب حکم به توقیف مجله‌ی **حافظ** می‌کند؟ الا این که یکی از رنود شیرازی به من گفت: آه «سعدی»، **حافظ** آقای امین را گرفت؛ چون این همه که از حافظ می‌نوشت، نصف آن به سعدی نمی‌پرداخت. لذا پیشنهاد می‌کنم که اگر رفع توقیف شدید، حق سعدی را هم ادا کنید.

نامه‌ی عبدالصمد صفرزایی (فرهنگی) - زابل، شهر دوست محمد

ماهانامه‌ی وزین و محبوب حافظ

حدود دو ماهی است که از مطالعه‌ی ماهنامه‌ی وزین **حافظ** محروم مانده‌ام. نشریه‌ی که برای من و به تحقیق برای سایر هم‌وطنانم در حکم چشمه‌ی بود که عطش ندانسته‌هایم از تاریخ پرفراز و نشیب ایران عزیز را سیراب می‌نمود. شاید معنی جملات را که از مکتوبات قلبی‌ام می‌باشد، چندان منطقی و درخور نیابید، اما اگر دل‌نگرانی‌های دل‌سوزان فرهنگی و اجتماعی این آب و خاک مبنی بر فقر کتاب‌خوانی و افول مطالعه در بین اقشار فعال جامعه را به منطقه‌ی محرومی که محرومیتش بیش‌تر ناشی از فقر فرهنگی است تا اقتصادی، اضافه کنید، شاید بتوانید تشنگی و عطش ناشی از نبود کتب و کتاب‌خانه، مجلات و نشریات را قدری با تامل بیش‌تری عمیقاً ببینید.

متولیان فرهنگی ایران، خطاب با شماس. از منطقه‌ی میانکنگی در منتهی‌الیه مرز شرقی شهرستان زابل، شهر دوست‌محمد، در مجاورت مرز کشوری به‌نام افغانستان که تاریخش با جنگ و ناامنی و برادرکشی و گروگان‌گیری، کشت و تجارت و قاچاق مواد مخدر عجین است و آن‌چه که این جنایات را متبلور ساخته همانا نبود سواد و به تبع آن عدم مطالعه و نبود نشریات و اندیشمندان است.

آقایان محترم، معلمی هستم که در این وانفسا برای دست‌یافتن به اندک جریده‌ی باید روزی هفتاد کیلومتر در رفت و برگشت به مرکز شهرستان بیمایم و به این بیفزایید مخاطرات جاده‌ی و هزینه‌ی ایاب و ذهاب را.

چرا؟ زیرا تشنه‌ام، تنه‌ایم، حیرانم، امین و انیس و هم‌دمی ندارم. هم‌نشینانم خاموشانند، خاموشانی اجباری. در این گیر و دار و در تلاش مطالعه با مجله‌ی **حافظ** آشنا شدم. از شماره‌ی دوم و آن‌هم در ۲۵۰ کیلومتری محل سکونت، با نیم‌نگاهی به مطالبش و با اندک بضاعت علمی آن را نشریه‌ی وزین و مطالبش را عالمانه و غیرمغرضانه و مشحون از صداقت حرفه‌ی یافتیم. جالب‌تر این که مطالبش را تحلیل و تشریح تاریخ گذشته‌ی خاک پاک، ایران می‌دیدم. به خود تلقین می‌کردم که این ماهنامه‌ی عظیم که بیش‌تر به جریان‌ات تاریخی ایران می‌پردازد، می‌تواند بسیار مفید فایده باشد و ظهور و سقوط و ارکان حکومت‌های گذشته را به ما بنمایاند و هیچ مطلب منفی و سوئی بر ارکان فعلی سیاست ندارد و الا ادراکات قیاسی خوانندگان. در مدت قریب به سه سال همکاران خودم را هم شیفته‌ی مطالب **حافظ** نمودم و خود به مطالعه و اشتراک آن مفتخر.

و اما اینک ای عزیزانی که تحمل نشریه‌ی بی‌مشی بسیار علمی و مستند را هم برنمی‌تابید. والله قسم هرچه ملت فهیم‌تر و آگاه‌تر باشند

با تشکر از چاپ پیشنهاد این‌جانب در صفحه‌ی ۶۵ شماره‌ی ۲۶ **ماهانامه‌ی حافظ**، خود را موظف و متعهد می‌دانم که از نابردارانی که رأی به تعطیل مجله‌ی دل‌خواه من داده، گله کنم. امیدوارم در تصمیم خود تجدیدنظر فرمایند. نیز از خدا می‌خواهم که این مسوولان محترم را اگر قابل هدایت‌اند، خداوند هدایت کند و اگر قابل هدایت نیستند، ان‌شاءالله از این مشاغل، منفصل شوند تا اشخاص قدرشناس دیگری به‌جای آنان این اشتباه ایشان را تصحیح نمایند.

نامه‌ی مهدی افتخاری (مدیر کتاب‌خانه) - بیرجند

امیدوارم وجود با برکت و فیاض آن سرور خوبان قرین کمال صحت و سعادت باشد و اما همان‌طوری که استحضار دارید کتاب و کتاب‌خانه در فرهنگ ما سنتی دیرینه دارد. چون هم از لحاظ دینی قداست دارد و هم از نظر فرهنگی حاکی از منزلت و مرتبه‌ی والای اجتماعی می‌باشد و به قولی «خوش‌تر ز کتاب‌خانه جایی نبود» و آیا راهی دشوارتر از طریق اعتلای فرهنگ و اندیشه وجود دارد؟ می‌دانیم که پویندگان این راه جز عاشقان و متمسکان به علم و دانش نمی‌توانند باشند و بی‌تردید حضرت‌عالی از رهروان توانای این طریق الهی می‌باشید و اقدام مثبت شما در عرصه‌ی فرهنگ و توسعه‌ی کتاب‌خانه نتایج درخشان و به یاد ماندنی خواهد داشت و این پدیده به‌دست نمی‌آید، الا به مدد اخلاص، خداوند به شما اجر بی‌کران عطا فرماید و توفیق را در هر مقام و موقعیت که باشید، همراهتان سازد. چون در راه‌اندازی کتابخانه‌ی مورد نظر در این شهرستان گامی مثبت برداشته‌اید، و امید آن داریم که در آینده نیز از الطاف بی‌کران جناب‌عالی بهره‌مند گردیم و همیشه‌ی ایام به یادتان خواهیم بود و عرض می‌نمایم:

گر ز هر برگ، گیاهی دمدم دهر زبان

شرح یک رُشحه ز آبر کرم‌ت نتوانم
ضمناً تعداد ۲۸ جلد ماهنامه‌ی وزین **حافظ** و یک جلد کتاب مرحمتی که برای همیشه زینت‌بخش کتاب‌خانه خواهد بود. عزّ و وصول بخشید که بدین وسیله سپاس بی‌قیاس خویش را از مراجع عالی اعلام می‌دارم.
سعادت ابدی و اقبال سرمدی و رضای ایزدی قرین روزگارتان باد.

نامه‌ی ناصر بصیری - شیراز

مطلبی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس. چه‌گونه باور کنیم که چنین مطبوعه‌ی را که صادقانه اعتراضات مکرر مرا به مطالب خود چاپ کرد، توقیف کرده‌اند. به عقیده‌ی من نفع نظام مقدس جمهوری اسلامی در این بود که با چنین مجله‌ی چنین برخوردار نمی‌کرد. به سهم خود با شرمساری از نقدی که بر مطالب ماهنامه نوشته‌م، معذرت می‌خواهم و می‌گویم که آقایان عضو هیأت نظارت در مطبوعات، روی مرا نزد شما برای همیشه سیاه کرده‌اند. ملت ما برای این انقلاب کرد که طالب حق و حقیقت بود؛ آزادی بیان و آزادی قلم می‌خواست. احترام به شهروند و برادری و برابری

سربلندی ایران عزیز بیش تر و بیش تر خواهد شد. اگر ما سرگذشت میهن مان را ندانیم، اگر آن چه را که بر ما رفته مطالعه نکنیم، اگر سرگذشت مردان و زنان فداکاری که در راه آزادی و اعتلا و عظمت ایران جان دادند و اگر خائنین به ملک و ملت برایمان مجهول بمانند، منافعش به که خواهد رسید. آیا مصداق «من عرف نفسه، فقد عرف ربه» این است؟ آیا اگر ما خویشتن را نشناسیم، سزاوار و قادر به شناخت خالق خویشیم؟

پس بیایید بدون حب و بغض و بر مبنای راستی و صداقت و اصول انسانی و اخلاقی، به راه آورنده‌ی کسانی باشیم که قدری در اراده‌ی آزادی، آزادگی، مردی، مردانگی مردد بوده و در دایره‌ی تردید حیرانند. نهایتاً برادران محترم دادگاه مطبوعات، مسوولان ذی مدخل!

تصمیم شما بر لغو امتیاز نشریه‌ی **حافظ** و توقیف آن هرچه باشد به نفع مردم، ملت و این آب و خاک و حقیران و تشنگان امثال من نخواهد بود. بدین جهت این جانب به عنوان احد از آحاد این ملت تقاضای مصلحتی خویش را مبنی بر رفع توقیف و ادامه‌ی کار ماهنامه‌ی وزین حافظ به مدیر مسوولی استاد دانشمند پروفیسور سیدحسن امین خواستارم و امیدوارم که به این حقیقت برسید که انتشار ماهنامه موهبتی به قشر عظیم و مهم و آگاه جامعه است.

گفتم چو چرخ گردون والله که بی قرارم
گفتا که بی قراری، نی بی قرار مایی
با آرزوی توفیق روزافزونتان و استمرار انتشار ماهنامه و این که حقیر را از مزاحم خویش بی نصیب ساخته و این رابطه بیش از پیش مستحکم باد. شما را به خداوند بزرگ می سپارم.

نامه‌ی دکتر امیرحسن استوار - تهران

افسوس که ماهنامه‌ی عزیز و خواندنی و پربار حافظ به محاق توقیف کشیده شد. از این بابت عرض تسلیم خود را به حضور همه‌ی گردانندگان و کارکنان فرهیخته‌ی مجله و هم‌چنین خوانندگان ارجمند آن مجله اعلام می‌دارم. بسیاری از دوستان من در بابل هم، مرا وسیله‌ی عرض هم‌دردی خود در این مصیبت و محرومیت فرهنگی کرده‌اند.

نامه‌ی محمدجواد احمدی - اهواز

به که باید گفت این درد بزرگ را که دولت آقای احمدی نژاد، جلو مجله‌ی **حافظ** را می‌گیرد، اما با مجله‌ها و مطبوعاتی که عملاً مطالب ضد فرهنگی و مبتذل منتشر می‌کنند، هیچ برخوردی نمی‌کند. عرض من این است که دولت احمدی نژاد با جلوگیری از انتشار **حافظ**، در حقیقت یکایک نویسندگان و خوانندگان این مجله را متهم کرده است؛ به عبارت دیگر، دولت فعلی که مجله‌ی شما را بد و ناپسند و زشت دانسته، جلوی آن را گرفته، در عمل به من و هر خوانندی دیگری پیغام داده است که شما، عقل و فکر و دانش و بینش کافی ندارید که مجله‌ی به نام **حافظ** را پول می‌دهید و می‌خرید و می‌خوانید. من شما را ارشاد و هدایت می‌کنم که این مجله را نخوانید چون، ارزش ندارد! بله، با بستن این مجله، عقل و

احمدعلی اقبال (حسابدار رسمی) - تهران

جناب پروفیسور سیدحسن امین محترم
بازگشت به مرقومه‌ی شماره‌ی الف / ۳ همان‌طور که مرقوم داشته‌اید، یافتن راه‌حل قانونی، برای تداوم هر نشریه‌ی تاریخی و عنوان مطالب گذشته برای نسل حال و آینده موجب خواهد شد تا نسل‌های بعد، از گذشته‌ی سرزمینی که در آن زیست می‌کند باخبر باشند و به خوب و بد آن دست یازند و سرگذشت ملک و ملت خود را

بدانند.

امیدوارم همه‌ی آنان که دلشان برای سربلندی و پیشرفت این سرزمین و مردم خوب آن می‌تپد، پیروز باشند و برای به‌هم پیوستن گذشته، حال و آینده کوشش کنند تا با آگاهی کامل در جهت هر چه بیش‌تر و بهتر پیشرفت اجتماع خود توفیق یابند.

نامه‌ی نیلوفر یگانه - تبریز

استاد بزرگ جناب سیدحسن امین

لطفاً به هر وسیله و طریقه که هست نشر مقالات را لااقل به شکل مجموعه مقالات یا نشریه‌ی داخلی ادامه دهید تا دوستان و علاقه‌مندان **حافظ** شما و «حافظ» شیراز، هم‌چنان از نوشته‌های فرهنگی و ادبی و تاریخی شما و همکاران دانشمندان بهره‌مند گردند.

نامه‌ی حسین حاجی‌نوروز (شاعر) - تهران

نامه‌ی اعتراض خود را در ۲۵ مهر ۱۳۸۵ به دفتر مجله تقدیم داشتیم و در صفحه‌ی ۸۷ شماره‌ی ۳۵ منتشر شد، اما شعر موشح من برای **ماهنامه‌ی حافظ**:

ماهنامه‌ی حافظ از چندی‌ست در بندی گران

چند سالی منتشر گردیده داده امتحان
از سخن‌های دری گوید ز مردان بزرگ
با دو صد اندیشمندان است هر دم هم‌زبان
های و هو هرگز ندارد نشر ما، نبود عجب
گر که نیکو بنگری باشد چنان در گران
نگ باشد بهر ما میهن‌پرستان زندگی
گر به بهتان و دورویی طی شود در این زمان
از خدا خواهیم که بدخواهان ما رسوا شوند
تا رسد مه‌نامه‌ی **حافظ** به‌دست مردمان
مشکل ما حل شود، گو با رقیب کینه‌توز
راه‌ها باشد، کنیم اندیشه‌ی خود را بیان
همتی ای دوستان ای جمع یاران شفیق
چاره‌ی جوید تا گردیم با هم شادمان
حامی ما بوده از روز ازل ربّ و دود
زین سبب سینه سپر داریم پیش دشمنان
از نهاد ما برآید هر نفس نام خدا
تا رسد مکتوب آزادی بر آزادگان
فخر دارم از همین گردیده استاد امین
سید و سالار ما باشد، الهی در امان
ظهر و وقت شرعی راز و نیاز با خداست
گفت نوروزی: ز غم یا ربّ تو او را وارهان

نامه‌ی احمد ذوالقدر (قاضی بازنشسته) - تهران

دوست دانشمند جناب آقای پروفیسور سیدحسن امین:
چندی قبل از دوستی شنیدم هم‌زمان با توقیف و لغو امتیاز روزنامه‌ی **شرق** از ماهنامه‌های **نامه** و **حافظ** نیز لغو امتیاز نموده‌اند.

باور نمی‌کردم، ولی با خواندن روزنامه‌ی **آفتاب** این خبر و صحت آن مسلم گردید. مانند هر ماه که برای خرید مجله‌ی **حافظ**، **حافظ** حق‌گو و رندانه‌نویس به کیوسک روزنامه‌فروشی محل مراجعه کردم نه اثری از **شرق** دیدم نه **نامه** و نه گرامی‌نامه‌ی **حافظ**. شماره‌ی ۳۳ **حافظ** در اواخر امرداد ماه ۱۳۸۵ منتشر شد. به خود گفتم: خاموشی **حافظ** و بستن زبان او درست با مردادماه یعنی سقوط حکومت ملی مصدق مصادف گشته است و از زبان **حافظ** گفتم:

ماجرای دل خون‌گشته نگویم با کس

ز آن که جز تیغ غمت نیست کسی دم‌سازم
به‌هر حال، در راه وطن، در عشق به ایران عزیز و در راه مصدق راه
پوئیدن باید از جان مایه گذاشت و قلم را رها نکرد. و فی‌البداهه این رباعی را سرودم:

گر شاه، دهان فرخی، بست چه کرد؟

«عشقی» کشت و خامه بشکست چه کرد؟

آواره بشد، چو در دیار غربت

در خاک سیه به خاک بنشست، چه کرد؟

این نامه را بدین جهت نوشتم تا بدانید نام و یاد وطن‌پرستان و ایران دوستان را هیچ‌گاه از یاد نخواهم برد. تمنا دارم این چند بیت شعر را از من به یادگار داشته باشید:

چون کرد رقیب، حافظ ما توقیف

دائم به یقین که اندرو سړی هست

ترسید که حق‌گوی شود چون حافظ

باید که زبان حافظ شهر بیست

غافل که دهان نیست، او خامه شکست، پس وای به او

احمد ذوالقدر

نامه‌ی حمیدرضا رضازاده - تهران

با سلام و احترام

در دین مبین اسلام، با رعایت اصل امر به معروف و نهی از منکر، مطبوعات به این تکلیف عمومی و واجب کفایی عمل می‌کنند، چرا باید مجله‌ی **حافظ** که انتقاداتی هم از زعمای سابق و لاحق رژیم گذشته و حاضر می‌کرد، به صرف آن‌که نظر صدرصد موافقی با حاکمیت وقت ندارد، از حق انتشار الی‌الابد محروم شود. من عقیده‌ی به جامعه‌ی یک صدایی و دگماتیک ندارم. صدام دیروز بود که می‌گفت: هر که نه با ماست، بر ماست؛ اما حزب ایران و **ماهنامه‌ی حافظ** و همه‌ی بزرگان مملکت گفته و می‌گویند که هر که نه بر ماست، با ماست. مجله‌ی **حافظ** به عقیده‌ی من، مرتکب تخلفی نشده است و نباید توقیف شود. مهنامه‌ی **حافظ**، آزاد باید گردد.

نامه‌ی مسعود منصوری - تهران

هست سخنگوی ما امین خردمند / کز سخن‌اش مردم‌اند خرم و خرسند / نشنوی از او به غیر حق و حقیقت / وز دگران جز دروغ و یاوه و ترفند...
جز این‌که ادعیه‌ی صالحه‌ی خود را برای تجدید چاپ مجله و

تمدید موفقیت‌های سردبیر دانشمند آن تکرار کنم، عرض مجددی ندارم.

نامه‌ی محمدمهدی احمدی - شیراز

استاد گران‌قدر جناب پروفیسور سیدحسین امین سلام، ضمن اظهار تاسف از لغو مجوز ماهنامه‌ی حافظ و با تشکر از شما جهت ارسال کتاب‌تان **کارنامه‌ی غنی تحولات عصر پهلوی**، انشالله که در آینده شاهد نشر مجدد **ماهنامه‌ی حافظ** باشیم. توفیق شما را از خداوند متعال خواهانم.

محمدمهدی احمدی

نامه‌ی یحیی عمادی - سنندج

کاش عوض این که خبر توقیف **ماهنامه‌ی حافظ** را بشنوم، خبر سکت‌کردن صدام حسین یا جورج بوش را شنیده بودم. آخر مگر می‌توان، ایرانی بود و از شنیدن خبر توقیف مجله‌ی حافظ و نگهبان فرهنگ ملی ایرانیان است، ناراحت نشد.

نامه‌ی مجید بهداری (مدیر گروه ایران زمین) - شوشتر

سینه مالامال درد است ای دریغا محرمی
دل ز تنهایی به جان آمد خدا را هم‌دمی
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی به من ده تا بیاسایم دمی
زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت
صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان عالمی
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی دیگر ببايد ساخت و ز نو آدمی
پیشگاه فرزانه‌ی هم‌روزگار، محقق و اندیشمند گران‌سنگ، جناب استاد سیدحسین امین، درود دل و سپاس و سلام دارم! با درک حسرت و فهم احوال جاری، آرزومندم که در پرتو فرّ ایزدی و عنایات حضرت دوست، هم‌راه به کام و به‌روز باشید. خرسندم از آن که گاهی ما! دست داد تا بار دگر پیوندی دوباره داشته باشیم با شما مگر از این راه، «غم خفتگان چند» را هم نوا با اهالی ادب فریاد بزنم! خفتگانی که باز هم در پی آزار جامعه‌ی مظلوم ادبی قیام کرده‌اند و قیامت کرده‌اند. آن هم با تعطیلی ماهنامه‌ی **وزین حافظ** که می‌توانست رشته‌ی اتصال باشد در جهت جذب جاذبه‌های فکری و هنری این مرز و بوم. و حالا به قول خواجه:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغانی که خزف می‌شکند بازارش
باید اذعان داشت که برخی جریان‌ات مسموم از سوی هنرمندان به اصطلاح همراه و هم‌راز، البته اگر بتوان نام هنرمند بر آنان نهاد، به علاوه دیگر مسائل مشهود در این خفقان بازار قطعاً از عوامل مهم در جهت ایجاد فضای جریان جسارت در گردن‌کشی افراد سودجو به آستان و آستانه‌ی هنر این مرز و بوم است... **ماهنامه‌ی حافظ** مگر چه می‌کرد؟! مگر چه می‌خواست؟! مگر چه بدفرهنگی‌ی را القا

می‌ساخت که بدین‌گونه مجریان و سگان داران عرصه‌ی مسوولیت در هنر که تنها به میز ریاست تکیه کرده‌اند و دل خوش مانده‌اند، بدون آگاهی دست اندرکاران ماهنامه‌ی **مثل حافظ** که همه بستری‌ست برای معنویت‌پروری و معنویت‌پراکنی را تعطیل می‌کنند و این را چه می‌توان نام نهاد، جز ترور شخصیت! ترور افکار، ترور آراء، ترور فراگیری فره‌گی، ترور آن چه ما آن را دموکراسی می‌نامیم، چه می‌تواند باشد؟! جز مردافکنی؟! جز دردافکنی؟! جز اعدام گلوهای انزجار از بی‌هنجاری؟! جز... البته که در جامعه‌ی که شطحیات شعار است و شعور، در جامعه‌ی که شعورش شعار است، در جامعه‌ی که شعار، ریایش بخشیده! چه می‌توان کرد؟! چه باید کرد؟! و صد البته هستند انسان‌هایی که هنوز دلشان به حال ادب، فرهنگ و باورهای باستانی و عشق و وطن‌مان می‌سوزد! هستند کسانی که هنوز هم بر سر پیمان جان نیز می‌بخشند به بخشاینده‌ی بی‌منتی که جانمان داد و امانمان! به‌قول هوشنگ ابتهج (ه.ا. سایه):

ز چشم خویش گرفتم قیاس کار جهان
که نقش مردم حق بین همیشه بر آب است
به سینه سرّ محبت نهران کنید که باز
هزار تیر بلا در کمین احباب است
قدح ز هر که گرفتم به جز خمار نداشت
مرید ساقی خویشم که باده‌اش ناب است
بر آستان وفا سر نهاده‌ایم و هنوز
اگر امید گشایش بود از این باب است...
... و حالا باید، روز که آبرو می‌رود؟! باشد که نرود! و حالا باید فریاد زد؟! که سر می‌رود، باشد که برود! و حالا باید سکوت کرد، باشد که نباید! که دل می‌میرد! و حالا چه باید کرد؟! جز آن چه حق می‌فرماید و حق گرفتنی‌ست! و گرفتن حق مرد می‌خواهد و درد! و ما مردان این آوردیم و می‌دانیم که: مرد را دردی اگر باشد خوش است... درد بی‌دردی علاجش آتش است... با شما همراهیم! تا هر آن‌جا که دل فرماید و عشق حکم کند! تا به آن‌جا که نیست و باید باشد! تا به آن‌جا که هست و نباید باشد! که ما عاشق‌ایم و...
گر جان عاشق دم زند آتش در این عالم زند
این عالم بی‌اصل را چون ذره‌ها برهم زند
دودی برآید از فلک! نی خلق ماند، نی ملک!
زان دود ناگه آتشی بر گنبد اعظم زند!
بشکافد آن دم آسمان! نی کون ماند، نی مکان
شوری درافتد در جهان وین سور بر ماتم زند
گر آب آتش را برد گه آب آتش را خورد
گه موج دریای عدم بر اشتهب و ادهم زند!
خورشید افتد در کمی از نور جان آدمی
کم پرس از نامحرمان آن‌جا که محرم دم زند!
نی درد ماند، نی دوا، نی خصم ماند نی گوا
نی نای ماند، نی نوا، نی چنگ زیر و بم زند!
برجّه که نقاش ازل بار دوم شد در عمل!
تا نقش‌های بی‌بدل بر کسوه‌ی معلم زند!

حق آتشی افروخته تا هر چه ناحق سوختی

آتش بسوزد قلب را بر قلب آن عالم زند!
... پس... خواهیم ماند و لج بر کج می‌کنیم تا راستی پدید آید و نوید آید که آزادیم که... آدمی زادیم!! پس خواهیم خواند سرود هم‌دلی را با صدایی که کر سازد گوش هر آن که جانب اهل وفا نگه ندارد! هر آن که با ماست و از ما نیست! هر آن که حسود است و حریص بر سفره‌ی گشاده‌روی و ساده‌دلی مان نشسته... هر آن که ما را «ما» که نه «تا» می‌خواهد، هر آن که می‌فهمد و سکوت کرده است! هر آن که نمی‌فهمد و فریاد می‌زند! هر آن که می‌ترسد و تلواسه‌هایش شخصی‌ست نه شخصیتی! هر آن که از تبار همان آدم‌هایی هستند که بر ساحل نشسته شاد و خندانند! و البته...
... غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد!
بنده‌ی پیر خراباتم که لطفش دائم است
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست!
و شما را از خود می‌دانم! چون مهر چون میهن! و...
از خلاف آمد عادت بطلب کام، که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
مجید بهداری - مدیر گروه فرهنگی هنری ایران زمین

نامه‌ی دکتر مهدی مؤده - تهران

این‌جانب دو سه نوبت مطالبی در ستون «برخورد آرا و اندیشه‌ها» نوشته و علاقه‌ی خود را به مباحث مطروح در آن ماهنامه عملاً به اثبات رسانده‌ام. لذا با تقدیم این نامه تأکید می‌کنم که لغو امتیاز ماهنامه‌ی حافظ یکی از بدترین تصمیمات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بوده است و من در این تصمیم نه نشانه‌ی از فرهنگ و نه ارشاد می‌بینم.

دکتر رمضان علی قاسمی (موسس دراگ‌استور تخت جمشید) -

تهران

چه بنویسم؟ از کجا و از چه کسی؟ به کدام یک از اموری که انجام می‌شود و هر روز این ملک و مملکت و این ملت و این دولت یا دولت‌های گذشته از کدامین گالایه‌ی کنم؟ ۹۰ سال است می‌سوزم و می‌سازم که دیگر مانده‌ی ندارد که علم مخالفت‌م را چون کاوه‌ی آهنگر بلند کنم، می‌دانی در این سن درازم چه کشیدم و چه‌گونه سر به زیر انداختم و در خودم فرو رفتم. آهی از نهادم به اندازه‌ی یک عمر ۹۰ ساله درآمده است، بگذار من هم بمیرم و داغ دلم را با خود همراه ببرم.

چهار صفحه نامه‌ی که ۴۰ هزار صفحه است، آن روزها نوشتیم که برایت بفرستم در حافظ چاپ شود. دیدم به هزاران مساله برخورد می‌کند، گذاشته و گذاشته، اما امروز بدون این که تقاضای پخش و چاپ داشته باشم برای حسن مهربان، حسن تنها، حسن ظلم‌دیده، آقای به‌نام حسن می‌فرستم.

چرا که نویسم

دانشمند فعالی که انسان‌سازی می‌داند، من ندیده بودم

می‌دانم روزنامه و مجله چیست و چندین نفر آزموده باید تا مجله از

چاپ خارج شود. می‌دانم که کار چیست، داروخانه‌ی به‌نام داروخانه‌ی تخت جمشید با مطالعاتی چند دور دنیا در تهران تاسیس کردم، کم‌کم با استقبال مردم روبه‌رو شد. آن‌را شبانه‌روزی کردم. خود می‌دانم که چه کردم. داستان کوچکی را که در شبی ساعت ۱۱ دیدم، این بود، پیرمردی با ماشین بنز گازویلی وارد داروخانه شد، گفت: این‌جا داروخانه است؟ گفتم: بلی. گفت: این آمپول را دارید. گفتم: بلی. به گریه گفت که اجازه می‌دهید من دو رکعت نماز به‌جای بیابورم. بفرمایید گفتم، بعد از نماز گفت که از ورامین می‌آیم، ۷ داروخانه سر راهم بود، نداشتند. می‌دانید چه بود؟ سرم دیفتری بود. به او داده شد. خدا را شکر کردم که چه خدمتی را شروع کردم. در تابستان دیدم بار مشتری در داروخانه به زمین نشست. دیدم مثل این‌که آن پیرمرد است که برای فرزندش سرم دیفتری گرفت. با پرسش بود. پیرمرد گفت این پسر تو است، تو اگر نبودی و سرم دیفتری نمی‌دادی، این جوان رشید مرده بود. با هم گریه کردیم. بار شتر، میوه و سبزی بود. دانستم که چه خدمت‌خدایی دارم انجام می‌دهم. من به‌نام انسانی داروخانه آن‌هم شبانه‌روزی باز کرده بودم.

روزی گرفتاری پیش آمد؛ به مرد بازپرس گفتم که می‌دانید من کی‌م؟ گفت: کی هستی؟ گفتم من صاحب داروخانه‌ی هستم که تا امروز هیچ‌ده میلیون نسخه پیچیده‌ام. بازپرس گفت که اگر هر نسخه فقط یک تومان برایت درآمدی داشته باشد، ۱۸ میلیون تومان درآمد داشته‌ی. به آن‌چه که او گفته پاسخ ندادم. اما درونم پر از اشک شد. بازپرس هم توجه کرد. گفت روزی دلم درد گرفته بود. همسایه‌ی ما پزشک جوانی بود، بر بالینم حاضر شد. نسخه‌ی نوشت از داروخانه‌ی تخت جمشید تهیه شد و دلم خوب شد. گفتم من ۱۸ میلیون درد دل را خوب کرده‌ام. چرا شما بعد مادی آن را توجه فرمودید. به‌هر حال بازپرس که حالا در حیات نیست، مرا مرخص کرد. من درمقابل بازپرس سکوت کردم اما سکوت من ترانه‌ی من بود و گرسنگی من همان سیری من، و هوشیاری من مستی‌هاست و پنهانی من عین ظهور. چه بسیار که از غم‌ها شکوه نمی‌کنم، ولی قلبم بدان غم‌ها بر خود می‌بالد، چه بسیار می‌گیرم و دندان‌هایم به خنده رخ می‌نماید. من امروز داروخانه ندارم، اما کلاس داروخانه‌داری را به دوستان داروسازی هدیه کردم، معنی و مفهوم داروخانه را به راستی و درستی پیاده کرده بودم داروخانه‌های امروز یکی بعد از دیگری نحوه‌ی اداره‌ی داروخانه برایشان الگو شد. داروخانه‌ی تخت جمشید اولین داروخانه‌ی بود که قیمت نسخه را روی نسخه می‌نوشت و نخستین داروخانه‌ی بود که دکتر داروساز و کلیه‌ی کارکنانش با لباس سفید انجام وظیفه می‌کردند و تنها داروخانه‌ی بود که حتا یک تائیه بدون حضور دکتر داروساز نبود و شعارش این بود که با چند تابلو در داروخانه خودنمایی می‌کرد (حق با مشتری‌ست) و شعار دومش این بود (در این داروخانه کلمه‌ی نداریم، نداریم) و ده‌ها کاری می‌کرد که مریض و مراجعه‌کننده از داروخانه با رضایت بیرون رود. داروخانه متجاوز از هزار نسخه می‌پیچید و شب‌ها از تمام ایران با آمبولانس و دسته‌ی نسخه مراجعه می‌کردند و پاسخ می‌گرفتند و کلمه‌ی دراگ‌استور را برای اولین بار در ایران عرضه کرد. دراگ‌استور تخت جمشید دایره‌ی آرایشی داشت که حدود بیست نفر متخصص به‌کار مشغول بودند. وزارت بهداری آیین‌نامه‌ی دراگ‌استور را با حضور این‌جانب و یادش بخیر دکتر داروئیان داروساز و دکتر پرویز قاسمی، فرزند این‌جانب

مجله‌ی وزین **حافظ** که در تهران و خارج از کشور طرفداران بسیار دارد، پروین خوشنویسان و...

نامه‌ی رضا موسوی - تهران

با سلام و تحیت، خدمت جناب‌عالی و همکاران عزیزتان در **ماهنامه‌ی حافظ**، یک نسخه‌ی شماره‌ی ۳۵ نشریه‌ی داخلی دوستداران **ماهنامه حافظ** عزّ و وصول بخشید، از این که جناب‌عالی با وجود تمامی مشکلات و محدودیت‌ها تصمیم به ادامه این راه دشوار و پُرخطر گرفته‌اید بسیار شاد و خرسند شدم. جناب پروفیسور باید خدمتتان عرض کنم که اگر **ماهنامه‌ی حافظ** توقیف نمی‌شد، باید تعجب می‌کردیم. متأسفانه متولیان امور طاققت شنیدن هیچ صدا و نظری مخالف و مغایر با نظرات خود را ندارند و این قابل پیش‌بینی بود که حافظ نیز مانند دیگر نشریات دچار محاق گردد.

این جانب هم به نوبه‌ی خود مراتب اعتراض و تأسف خود را از این حرکت ضدّ فرهنگی اعلام و از انتشار مجدد **ماهنامه‌ی حافظ** به هر صورتی و لو به صورت نشریه‌ی داخلی پشتیبانی و حمایت می‌کنم.

نامه‌ی خدامراد سلطانی - اصفهان، هزار جریب

با سلام و عرض ارادت صادقانه مرقومه‌ی پُر مهر و محبت شما به همراه کتاب ارسالی واصل گردید. خبر لغو مجوز ماهنامه‌ی وزین و پُرطرفدار **حافظ** برای حقیر و بالطبع برای سایر خوانندگان مجله تأثرانگیز بود. امید است وزارت محترم ارشاد که خود از بانیان فرهنگ و ادب این مملکت است، برای چاپ این مجله‌ی گران‌بها ترتیبی اتخاذ فرمایند تا خوانندگان اندیشمند این مجله از نگرانی عدم چاپ مجدد مجله نگران نگردند. ضمناً جناب آقای امین شما از سلاله‌ی معزز سادات و در خانواده‌ی علم و ادب بزرگ شده‌اید و خدمات شما برای اعتلای دین مبین اسلام و فرهنگ و ادب ایران عزیز بوده است. جای نگرانی نباید داشته باشید. انشاءالله تعالی و به یاری خداوند منان رفع گرفتاری خواهد شد و ما نیز در کنارتان خواهیم بود.

نامه‌ی سیدمحمدرضا دشتی - تهران

مدیر مسوول **ماهنامه‌ی حافظ**، جناب استاد محترم پروفیسور سیدحسین امین

با تقدیم سلام و عرض تحیات ضمن هم‌دردی با جناب‌عالی و دوستان و همکاران به‌خاطر وقایع اتفاقیه شخصاً پُرمردگی خوانندگان بی‌تاب و منتظر ماهانه را حس می‌نمایم و امیدوارم به زودی صدای موتور دوست پستچی با زنگ منزل قرین گردیده، بشارت شماره‌ی جدیدی از ماهنامه را دهند.

آنچه واقعیت است و می‌دانیم و می‌دانیم و همه به آن مانوس هستیم، این است که استاد عزیز «تا بوده همین بوده» به‌قول استاد محمدتقی شریعتی تازمانی که ماشین دودی ایستاده بود کسی را با او کاری نبود، به‌محض این که حرکت می‌کرد، رگباری از سنگ و کلوخ و آب‌دهان، به سمتش روانه می‌شد. نشریه‌ی شما هم اگر ایستا و بی‌خاصیت باشد یا در جهت ریا حرکت نماید، کسی را با او کاری نیست و شاید سهمیه‌ی کاغذ هم دریافت نماید اما اگر

با حضور ۹ معاون وزارت بهداشتی به سه درجه تقسیم و تنظیم نمود که تا آن روز سابقه نداشت و اینک پرونده‌ی امر در وزارت بهداشتی درخشان است. داروخانه‌ی تخت‌جمشید مورد احترام کلیه‌ی پزشکان ایران بود و این بزرگ‌ترین سند افتخار این جانب است.

داروخانه‌ی تخت جمشید در تهران و ایران و اکثر کشورها معروف بود. با چند نفر از داروسازان جامعه‌ی داروسازان آن روز، به‌دعوت کارخانه‌ی پارک دیویس به نیوجرسی آمریکا رفتیم. با تعجب عکس داروخانه‌ی تخت جمشید بسیار بزرگ و گویا در سالن موسسه و دفتر پارک دیویس خودنمایی می‌کرد. این جانب به آن چه که انجام می‌شد، عشق می‌ورزیدم و آن چه را که می‌دیدند عشق بود و امید. دوست دارم این راز راه امروز فاش کنم. داروخانه‌ی بزرگ تخت جمشید که با ۷ دکتر داروساز اداره می‌شد، ضرر می‌کرد که اگر قسمت آرایشی به او کمک نمی‌کرد، از پای درمی‌آمد.

جناب آقای پروفیسور امین، بگذار بگویم در تمام مدت خدمت شبانه‌روزی داروخانه‌ی تخت جمشید حتا یک پیام که کارکنان را ارشاد بکنند از وزارت محترم بهداشتی به‌هیچ عنوان و به‌هیچ نامی تقدیری به‌عمل نیامد. اما ما بدون تشویق و ترغیب وزارت بهداشتی، هیجده میلیون نسخه تهیه و تحویل بیماران دادیم و با شعار این که کارکردن و خدمت کردن به مردم هم‌گامی با انسان و انسانیت و عشق به خداست و بس، ادامه خدمت می‌دادیم و می‌گوییم کار تجسم عشق است، کار عشق مجسم است.

برادرت - خدمتگزار - دکتر **رمضان علی قاسمی**

نامه‌ی مهندس حمیدرضا اکبری - اصفهان

بنده نه ارادتی به رژیم سابق دارم و نه به ملی‌گرایی افراطی که شما به پیروی از مصلحت آن را تبلیغ می‌کنید، عقیده‌ی دارم؛ اما از این که مجله‌ی شما توقیف شده است، بسیار ناراضی و متأسفم؛ زیرا شما علاوه بر مقالاتی ادبی و تاریخی، نکته‌هایی هم در حلاجی رویدادهای سیاسی هفتاد ساله‌ی اخیر چاپ می‌کردید که هر دو روی سکه را نشان می‌داد و من از خواندن آن‌ها لذت می‌بردم.

نامه‌ی دسته‌جمعی به هیات نظارت بر مطبوعات

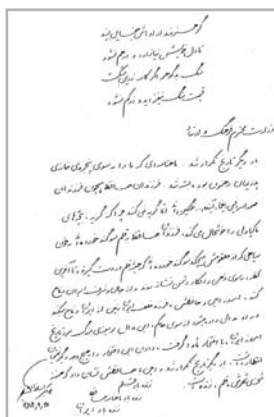
این‌جانبان امضاکنندگان زیر خواهشمندیم از ماهنامه‌ی حافظ به

مدیریت پروفیسور سیدحسین امین
رفع توقیف فرمایید. با تشکر.
۱- محمدهاشم احمدوند، ۲- میرعبدالحمید ادبی، ۳- مقصود ماهری، ۴- با احترام و تاکید فراوان تایید می‌شود: مصطفی بادکوبه‌ای (امید)، ۵- سیما هدایت، ۶- پازوکی، ۷- به امید آن که دوباره مجله‌ی **حافظ** احیا گردد: جعفرزاده، ۸- امضا ناخوانا، ۹- هما ارژنگی، ۱۰- آذین پازوکی، ۱۱- میرزایی، ۱۲- ثریا داودی، ۱۳- علی‌رضا فرامرزی فر، ۱۴- دکتر امیرحسین شاه‌خلیلی، ۱۵- لطفاً توجه فرمایید برای برقراری



بخواهد حداقل برای خودش باشد این نامالیقات اجتناب‌ناپذیر است و این هرگز جای نگرانی و دلسردی ندارد. چرا که هر فضیلتی صاحب جاذبه و دافعه می‌باشد، حافظ مقتدایی ما را بنگرید در طول این قرون عدیده تا حد افراط و ادعای تحدی با قرآن بالا رفته و تا حد تفریط و کتاب‌سوزی کسروی پایین آمده پس (هنا من مواطن شکر و لیس من مواطن صبر)

نامه‌ی علی اکبر اسدزاده - تهران



گر هنرمند از اوباش جفایی بیند تا دل خویش نیازارد و درهم نشود سنگ بدگوهر اگر کاسه‌ی زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود وزارت محترم فرهنگ و ارشاد بار دیگر تاریخ تکرار شد. ماهنامه‌یی که ما را به سوی پنجره‌ی خانه‌ی پدری‌مان رهنمون بود، بسته شد. فرزندان **حافظ**، هم‌چون فرزندان **صور اسرافیل**، **یغما**، **آینده** و... غمگین‌اند، اما گریه نمی‌کنند.

چرا که گریه، بچه‌های ماکیاولی را خوشحال می‌کند. فرزندان **حافظ** به قلم سوگند خورده‌اند به خون سیاهی که از حلقومش می‌چکد، سوگند خورده‌اند که همیشه قلم در دست گیرند و تا آخرین لحظه به سوی ذهن و افکار دشمن نشانه روند و از جان و شرف ایران دفاع کنند. امروز امین و **حافظ**اش، فرزند خلف ایران زمین از ایران دفاع می‌کند و به او مدالی داده می‌شود از سوی حاکم، این مدال بر سینه‌ی بزرگ‌مرد تاریخ امروز ایران، با افتخار مأوا گرفت، دادن این افتخار را به هیچ وجه دیگر نمی‌توان انتظار داشت. بار دیگر تاریخ تکرار شد و امین با **حافظ**اش نشان داد که هنوز به‌رغم شحنه‌ی شهرش، قلم، زنده است. زنده باد قلم، زنده باد **ماهنامه‌ی حافظ**، زنده باد ایران.

از کتاب‌خانه‌ی مرکزی دانشگاه مازندران - بابلسر

جناب آقای پروفیسور سیدحسین امین

مدیر مسوول محترم **ماهنامه‌ی حافظ**

با سلام و احترام

ضمن آرزوی توفیق و بهروزی و رفع مشکل ماهنامه‌ی مذکور، بدین وسیله وصول یک جلد کتاب اهدایی تحت عنوان **کارنامه‌ی غنی: نقدی بر تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی عصر پهلوی** اعلام می‌گردد. کتاب‌خانه‌ی مرکزی ابراز امیدواری می‌نماید با تداوم نشر **ماهنامه‌ی حافظ**، نسبت به ارسال مابقی شماره‌های اشتراک شده (۵ شماره) نیز اقدام گردد. از عنایت و همکاری شما سپاسگزاری می‌شود.

رضا نورزاد - رییس کتاب‌خانه‌ی مرکزی و مرکز اسناد

نامه‌ی شاهرخ آکویی محصل (بازرگان) - تهران

استاد عالی‌قدر، جناب آقای پروفیسور سیدحسین امین

با سلام و احترام

بدین وسیله مراتب تاسف و تالم این‌جانب در رابطه با جلوگیری از

ادامه‌ی انتشار ماهنامه‌ی **گران‌قدر** علمی پژوهشی فرهنگی حافظ که بدون اغراق می‌توان از آن به‌عنوان پرمحتواترین نشریات معاصر نام برد، پذیرا بوده و استدعا دارم به هر وسیله که حضرت عالی صلاح می‌دانید، مراتب اعتراض این‌جانب نسبت به الغای امتیاز انتشار آن را به مراجع ذی‌صلاح اعلام نمایید و هرگونه همکاری لازمه در خصوص ادامه‌ی فعالیت‌های پُرازش آن موسسه‌ی محترم را نیز از این‌جانب دریغ نفرمایید.

با تشکر و سپاس - **شاهرخ آکویی محصل** - اول آبان ماه ۱۳۸۵

نامه محمود باقری - تهران

این حقیر یکی از علاقه‌مندان مباحث ایران‌شناسی‌ام، اکنون که مجله‌ی خوب حافظ هم با آن همه مقالات عالی در این زمینه، به محاق توقیف افتاده، ناکامی خود را ضبط و ثبت می‌کنم.

نامه‌ی منبزه امانی - بهشهر

به‌نام هستی رمز‌آفرین

با سلام و احترام به اساتید، کارکنان **ماهنامه‌ی حافظ**

بنده منبزه امانی فارغ‌التحصیل ۴ ساله از دانشکده ساری مرکز استان

مازندران، رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، اشتراک ۱۶۹

دست‌خط و کتاب استاد پروفیسور امین به‌دستور رسیده و از این‌که این اثر ارجمند را نقد؟ بسیار بسیار خرسند و سپاسگزارم و ای کاش مسافت طولانی راه کم می‌شد و همیشه شاگرد استاد می‌ماندم و البته مرید ایشان خواهد ماند. اما از این‌که **ماهنامه‌ی حافظ** لغو گردید واقعاً متأسف شدم و دیگر که چرا این اتفاق افتاد!؟

می‌خواهم این‌جا به استاد عزیزم پروفیسور امین و تمامی کارکنان محترم **ماهنامه‌ی حافظ** عرض کنم که جای هیچ نگرانی نیست. من و تمامی کسانی که اشتراک ماهنامه‌ی شما می‌باشند، حمایت خود را از این اثر ادبی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی اعلام می‌داریم و پشتیبان شما خواهیم ماند. بسیار شما را دوست می‌دارم و برایتان احترام قائلم مانند اعضای خانواده‌ام.

نامه‌ی عبدالحسین علیپور - تهران

ضرری که توقیف حافظ به ادبیات فارسی زد، محروم کردن ما از خواندن قصاید نغز و پُرمغز استاد امین است که الحق از امهات قصاید فارسی پس از مشروطیت است.

نامه‌ی مهندس مسعود فیاضی - تهران

از این‌که از خواندن مجله‌ی وزین **حافظ** محروم گشته‌ام، دل شکسته و پریشان‌خاطر شدم. چرا مجله‌یی که با متانت و وقار کامل، به تجزیه و تحلیل وقایع یکصد سال اخیر و پیش‌تر از آن می‌پردازد می‌باید از نشر باز ماند. اگر بنا باشد جامعه از آن‌چه در گذشته بر او حادث شد. آگاهی پیدا نکند و در تصحیح رفتار و اعمال خود برنخیزد، مسلم در آینده تجربه‌ی کافی نگرفته و باز مرتکب اشتباه می‌شود. اکنون که خدمت شما نامه می‌نویسم، روزنامه‌ی **اعتماد** را مطالعه می‌نمودم که در این روزنامه آقای

خانمی در گفت‌وگو با نشریه‌ی آلمانی چنین عنوان نموده‌اند که بشر راهی جز دموکراسی ندارد، اگر این مطلب را قبول نماییم برای رسیدن به دموکراسی اسباب و وسایل لازم احتیاج است تا جامعه را در این طریق رهنمون گردد و اسباب آن روزنامه، مجله، کتاب و سایر رسانه‌های گروهی می‌باشند. اگر بدون نقد بر نوشته‌ها و گفتارها راه را بر آنان ببندیم، تنها آنان که تشنه‌ی آگاهی و اخذ تجربه برای آینده می‌باشند، یعنی کل جامعه ضرر می‌خورد و به دلیل عدم آگاهی و عدم دریافت اطلاعات درست جامعه در سردرگمی، رخوت، بی‌تفاوتی و شک به هرچیز و هرکس چنین جامعه‌ی به‌سادگی تن به هر وضعیتی خواهد داد. امیدوارم دلسوزان جامعه‌ی ایران بر این امر مهم واقف گردند که هر چه قدر در راه بسط و آگاهی جامعه برنامه‌ریزی نمایند، آن جامعه در مقابل خطرات مصون‌تر واقع می‌گردد. درخواست ما از مقامات مسوول آن است که با رفع محدودیت از انتشار مجله‌ی حافظ در این شرایط که مایه‌ی آگاهی و کسب اطلاعات درست احتیاج داریم، از مطالعه‌ی مجله محروم نگردیم.

نامه‌ی ایرج احمدی - نکا، مازندران

دانشمند ارجمند جناب آقای پروفیسور حسن امین

مدیر مسوول محترم ماهنامه‌ی (لغو مجوز شده‌ی) حافظ

احتراماً به استحضار عالی می‌رساند، قریب ۴ ماه است که متأسفانه از دریافت و مطالعه‌ی ماهنامه‌ی پژوهشی و فرهنگی حافظ محروم می‌باشم. از آنجایی که ماهنامه‌ی گران‌قدر حافظ نشریه‌ی مستقل و پژوهشی و آن‌هم فارغ از هرگونه وابستگی به جناح یا حزب و دسته است و شماره‌های منتشر شده‌ی سه ساله‌ی آن گواه صادق بر این مدعاست و جناب‌عالی و سایر همکاران اندیشمند جناب‌عالی نیتی جز ایمان به سیره‌ی پیامبری یعنی حب وطن و حفظ استقلال این سرزمین مقدس و معتقدات دینی که در هر شماره‌ی آن به‌صورت سرمقاله توسط آن استاد بزرگوار و دانشمند تاکید و تایید می‌گردد و خصوصاً در شرایط فعلی مملکت که نیاز فراوان به تفکر سالم آن‌هم به شیوه و مبتنی بر عقلانیت جهت جلوگیری از نفوذ انواع تهاجمات دشمنان شناخته شده به‌منظور دخالت در هویت و اعتقادات دینی و ملی جامعه ندارند. لغو چنین نشریه‌ی به این صورت جای تأسف دارد. لذا این‌جانب به‌عنوان یک فرد از آحاد این ملت از مسوولین محترم و خدمتگزار وزارت ارشاد اسلامی استدعا می‌نمایم، نسبت به این اقدام تجدیدنظر نموده و جامعه را از فیض برکات ناشی از وجود چنین نشریه‌ی مفیدی محروم ننمایند.

آرزوی همیشگی خود را در ادامه‌ی خدمات فرهنگی آن‌جناب همراه با سلامتی‌تان، با این بیت از خواجه‌ی شیراز تقدیم حضورتان می‌نمایم:

به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند

چنین عزیز نگینی به‌دست اهرمنی

نامه‌ی دکتر محمود سعدایی - (مدرس بازنشسته) - تهران

جناب آقای پروفیسور سیدحسن امین، صاحب امتیاز و مدیر مسوول ماهنامه‌ی وزین حافظ (سابق) با اهدا سلام و نهایت احترام به آگاهی هیات نظارت بر مطبوعات کشور می‌رساند.

ماهنامه‌ی حافظ یکی از پربارترین نشریه‌های حاضر است که در کشور ایران اسلامی منتشر می‌شود و یا می‌شود! دلیل نوشته‌ی بالا این

است که صاحبان قلم در ماهنامه‌ی حافظ از نظر فرهنگی، ایمانی، ادبی از نخبگان این مرز و بوم چه در قدیم و چه در حال حاضر می‌باشند و بوده‌اند.

نویسندگان نشریه هیچ‌گونه حب و بغضی به‌هیچ فردی یا نهادی نداشته، بلکه فکر و ذکر و عقیده‌ی آنان اشاعه‌ی فرهنگ ایرانی و ایران‌دوستی بوده است که به نحو احسن و اکمل این پدیده‌ی فرهنگی را اداره می‌کردند.

این‌جانب یکی از مشترکین ماهنامه‌ی حافظ از صاحب‌نظران در وزارت ارشاد اسلامی و هیات محترم نظارت بر مطبوعات کشور با توجه به این‌که آنان خود از اندیشمندان و پاسداران فرهنگ و ادب چند صد ساله این مملکت هستند، استدعا دارد.

امر به قضاوت مجدد عادلانه و بررسی و تفحص آگاهانه از هر جهت در مدت سه سال کارنامه‌ی این نشریه را بازدید و بازبینی فرمایند. و جسارتاً به‌عرض می‌رساند در این مورد از متولیان آگاه به‌کار مطبوعات انتخاب فرمایند که مسلماً انسان‌هایی مومن، فرهیخته، آشنا به امور فرهنگی و حقوق‌دان و سیاست‌مدار کشور اسلامی ایران و توجیه با اوضاع روز دنیا و علاقه‌مند و حساس نسبت به این آب و خاک باشند تا بتوانند تصمیمات درست و به‌موقع و بدون نظر خاصی اتخاذ فرمایند. انشاءالله با لطف خداوند باری‌عالی هیات بررسی کننده اجازه‌ی انتشار مجدد ماهنامه‌ی حافظ را صادر و علاقه‌مندان و مشترکین این نشریه را دعاگو لطف بسنده مقامات و دست‌اندرکاران مطبوعات جامعه‌ی اسلامی کشور خواهند فرمود.

نامه‌ی هوشمند عبدالتاج‌دینی - کنگاور

با سلامی گرم (همراه نوار کاستی از قصیده‌ی استاد امین در شماره‌ی ۳۴ «ایرانی‌ام، ایران‌زمین را دوست دارم»، خواننده و آهنگساز: هوشمند عبدالتاج‌دینی، نوازنده‌ی سه‌تار: مصطفی مرادپور)، از جوشش سربسته‌ی ارادت ما و شعله‌های فروزان و سرکش حافظیه، به پیشگاه پیشگامان عرصه‌ی حافظ‌شناسی، خدمتگزاران خدیش، راستان راستین و صدیقان مصدق‌پژوه عزیز و گرامی‌ام. خاص آن سید مسعود، آن سنجیده‌ی مرد کهن که گر روزی این دهکده‌ی جهانی محقق شود، کدخدایی‌اش درخور است، آن شیر شرزوی پیشه‌ی عدل و مساوات، آن سرو سهی که برگ در برگ سدره‌ی صدر برده هنوز هم پاینده‌ی غدير فرهنگ است، آن باغبان دل‌میوه‌های پیران ادب پارسی در بوستان حکمت و معرفت، آن دلبر و دل‌فروز و دل‌باز و امید‌بی‌دلانی چون من: استاد حسن امین

خواهم که قلم زخم به‌گلایه نخست:

الا ای آهوی وحشی کجایی مرا با تُست چندین آشنایی

امینم این نوجوان غرّ قصیده‌های غرّای تو را گرام گشته درنگر.

قلم و کاغذ از توصیف حال ما ملولی می‌کشند، خود نیز ز موم سختم

مهجور و خواجه‌ام راست منظور. زهی تفرالی بر حافظ:

از دیده خون دل همه بر روی ما رود

بر روی ما ز دیده چه گویم چه‌ها رود...

بنده‌ی نومید چه گویم چو امید می‌گوید:

اینک اکنون دیرو دوری‌ست

کین پریشان مرد، این پریشان پریشان‌گرد

در پس زانوی حیرت مانده خاموش است
لیک در ژرفای خاموشی
ناگهان بی اختیار از خویش می پرسد
کان چه حالی بود؟
آن چه می دیدیم و می دیدند،
بود خوابی یا خیالی بود...؟
این شکسته چنگ بی قانون
گاه گویی خواب می بیند...

استاد! بیستی چند در باب اقتراح حضرت عالی در **ماهنامه‌ی حافظ**
(برترین چهره‌ی تاریخی ایران) نوشته‌ام و تقدیم می‌دارم:

این ناصبان و این صاحب نصابان / در کار خود استاد گشته بی حسابان
/ فرخنده ایامی ز زم زمین جگر فرزانه / آری دمی دم بباشد و فرخنده‌ام زان
/ آنساب هم باشند گویی هر یک اما / چشمت ز هم چشمی خدا را دور فرما
/ پس از یکنند با یکنند و در یک آیند / گر نیک پنداری هم از یک دایه زاینند
/ آن دایه کو شویش به عقد نقش آب است / در دانه‌ی رخشان او
فصل الخطاب است / گر نام او خواهی بدان ابن البشر باد / فرزند پاک دایه
زاد بوالبشر باد / این بیت من چون بیت حافظ ناب ناب است / چون بیت
ناب پروفیسور فصل الخطاب است / ابن البشر را دامن ار پاک است و ظن
راست / وجدان بیدار پسر هین خواجه‌ی ماست / باری بدان کو زنده از
ضربان قلب است / خون دل کورش به رگ‌ها بهر جلب است / باشد حکیم
طوس خیاط گران دوخت / بر بیکر ابن البشر برگستوان دوخت / دکتر
حسابی و چنان او یَد به کارند / چون بر زمین بینند کاری بی قرارند / باقی
به آینه محو می‌کنم بیش / باری مگویم تا فرستم رقع را پیش / این
بنده هم تا هست چون فردوسی طوس / در نهضت ابن البشر باشم چو
ویروس

در نهایت پیش کش می‌کنم حاصل عمری که از فراقان بر ما رفت:
بگو آزادی نشریه خواهیم

شنو گر خود هم آزادی ز نادانی ست
بشد توقیف قرآن، حافظ! اما حیف
که در هر خانه حافظ هست قرآنی ست

نامه‌ی جواد درویش - تهران

افسوس که چاره‌ی پریشانی ما / فریاد که آرزوی آبادانی ما / در
عده‌ی جمعی است که پنداشته‌اند / آبادی خویش را ز ویرانی ما
جای نهایت تأسف و تحسّر است که ماهنامه‌ی فرهنگی شما که باید
مورد حمایت متولیان فرهنگ و هنر جامعه قرار گیرد، به امر «هیأت نظارت
بر مطبوعات» تعطیل و لغو امتیاز شده است. بفرمایند ببینیم در کجای
دنیای متمدن، از یک پروفیسور حقوق اولاً برای تدریس در دانشگاه‌های
کشور مادری اش سلب صلاحیت می‌کنند تا دانشجویان از دانش و بینش
او محروم شوند و بعد که همان استاد با تلاش فردی و سرمایه‌ی مادی و
معنوی خودش مجله‌ی دایر می‌کند، همین که مجله‌اش پا می‌گیرد و
خواننده پیدا می‌کند، آن مجله را هم با چماق یک تصمیم اداری غیرمستدل
و بی‌دلیل، در نطفه خفه می‌کنند؟ خلاصه‌ی تلاش و همت و مدیریت
مسوولان محترم نظارت بر مطبوعات فقط و فقط این است که یک استاد

مسلم حقوق و ادب و اندیشه را منزوی و عاطل و باطل و بیکار نگه دارند.
کشوری که با فرهیختگان و دانشمندان خودش چنین معامله‌ی
غیرمنصفانه‌ی بکنند همیشه عقب خواهد ماند. چرا که اشخاص نالایق را
به سمت‌هایی که قابل آن نیستند، می‌گمارد و اشخاص بزرگ را به کارهای
کوچک وامی‌دارد و این همان ترتیبی است که اسکندر برای ویران کردن
ایران به کار برد.

نامه‌ی دکتر حسین جودی - تهران

فریاد که حنجره‌ی حافظ و خیام زمان ما را با خنجر بی‌انصافی بریدند
و دریدند. به شما تسلیت می‌گویم. دریغ و درد که جامعه‌ی ما، قدر بزرگان
علم و معرفت را نمی‌داند و به جای آن که در حیات ایشان، موجبات آسودگی
خاطرشان را در جهت خلق آثار ادبی و علمی بهتر فراهم کند، به ایشان تا
آن حد جفا می‌کند که پس از نشر سی و چند شماره مجله، تازه از آن‌ها
سلب صلاحیت می‌کنند که آقا شما، صالح برای کاری که به این خوبی
تاکنون انجام داده‌اید، نیستید.

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی / کاین ره که تو می‌روی به ترکستان
است.

نامه‌ی پرویز پورجمالی به وزیر ارشاد - تاکستان

حضور وزیر فرهیخته و در دانشای فرهنگ و ارشاد اسلامی
با اهدای خالصانه‌ترین درودها
کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
شمارگان مجلات و نشریات مطبوع ایران، نسبت به جمعیت باسواد
کشور و نظامی که ایمان و اعتقادش بر «اقرأ» بنا نهاده شده است، تناسب
عقلایی ندارد و آن تعداد از مجلات هم که پُر بار و جامع‌الاطراف باشند و
کام جان شیفتگان دین، فرهنگ، ادب، هنر و تاریخ را سیراب سازند، به
انگشتان یک دست هم نمی‌رسد.

یکی از این مجلات پُر بار و به عبارتی تنها مجله‌ی پُر بار و ارزنده‌ی که
نیاز روحی و روانی قشر عظیمی از دانش‌آموختگان و فرهیختگان این
جامعه‌ی اسلامی را برآورده می‌ساخت و آن‌ها را از گرویدن به منابع نامعتبر
و آثار بیگانه و چه بسا مسموم و ناسودمند باز می‌داشت، مجله‌ی گران‌سنگ
حافظ بود که متأسفانه اخیراً بدون ذکر علت، توقیف گشته و علاقه‌مندان
خود را که بسیاری از آن‌ها سرمایه‌های فکری و فرهنگی این جامعه هستند،
محروم ساخته است. جناب آقای وزیر، ما، تعدادی از خوانندگان مجله‌ی
حافظ از محضرتان خواستاریم تا در جهت رفع توقیف این مجله از هیچ
کوشش فرو نگذارید. وقتی ورزشکاران و علاقه‌مندان ورزشی از روزنامه‌ها
و مجلات متعددی بهره‌مند می‌باشند، هنرمندان و هنردوستان و اهالی
سینما و تئاتر چندین نشریه‌ی رنگین و سنگین دارند و مجلات متنوع
خانوادگی در این کشور چاپ می‌شود، آیا بودن یک مجله‌ی علمی،
فرهنگی، ادبی و تاریخی برای جامعه‌ی که فراگیری دانش را سرلوحه‌ی
برنامه‌های فرهنگی و علمی خود قرار داده و سفارش پیامبر (ص) که «دانش
را فرا گیرید، حتا اگر در چین باشد»، آن وقت جلوی انتشار یک مجله‌ی
ارزنده در خانه نه در چین و ماچین، گرفته شود. این عمل برانده‌ی نظام